

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نمونه‌های ایثار (حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام)

نویسنده:

محمدتقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان الحسین (ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	نمونه‌های ایثار (حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام)
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه چاپ چهارم
۶	پیشگفتار مترجم
۷	پیشگفتار مؤلف
۸	جایگاه والا
۱۰	بالیدن هدفمند
۱۱	تیزبین
۱۳	نص‌ها عباس علیه السلام را می‌ستایند
۱۶	پیمان میان امام و یاور
۱۷	الوداع
۱۸	زیارت حضرت عباس بن علی علیهما السلام
۱۹	ترجمه‌ی زیارت حضرت عباس بن علی علیهما السلام
۲۰	پاورقی

نمونه‌های ایثار (حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام / محمد تقی مدرسی، ۱۹۴۵؛ مترجم کورش علیانی مشخصات نشر: تهران: محبان الحسین (ع)، ۱۳۷۷. مشخصات ظاهری: ک، ص ۵۲ فروست: (نمونه‌های ایثار ۱) شابک: ۹۶۴-۹۰۵۴-۰-۴۲۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عنوان اصلی: العباس بن علی علیه السلام: نصیر الحسین علیه السلام. یادداشت: چاپ سوم: پاییز ۱۳۷۸: ۲۲۰۰ ریال یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۰؛ ۲۲۰۰ ریال یادداشت: چاپ چهارم: پائیز ۱۳۷۹: ۲۲۰۰ ریال یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: عباس بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق. -- سرگذشتنامه موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱ شناسه افزوده: علیانی، کورش، مترجم رده بندی کنگره: BP۴۲/۴ع ۲م ۴۱۰۴۲۰۴۱ ۱۳۷۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۱۳۱۴۸

مقدمه چاپ چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم گرچه کاربرد واژه‌ها در ذهن هر نویسنده و مخاطب یکسان نمی‌باشد و بستگی به علاقه و باور آن دارد. واژه تعهد و وفا نیز کاربرد وسیع و گسترده‌ای دارد، زیرا واژه تعهد معادل و یا مکمل شخصیت انسان می‌باشد، بدین جهت کسانی که دارای تعهد بیشتر هستند، در حقیقت دارای شخصیت متکامل تری می‌باشند. و بر این اساس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام یکی از افرادی است از آن به عنوان نمونه ایثار و تعهد یاد می‌گردد، زیرا ایثارگری و تعهد که آن حضرت در روز تاسوعا و عاشورا نسبت به برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام و خاندان نبوت انجام داد، در تاریخ ثبت و منحصر به فرد می‌باشد. یکی از القاب حضرت ابوالفضل العباس «باب الحوائج» است و بدین لحاظ مسلمانان و به ویژه شیعیان به این باوراند که با توسل به حضرت عباس علیه السلام، بسیاری از مشکلاتشان با خواست و حکمت خداوند متعال حل و رفع خواهد شد. [صفحه ب] حضرت آیه الله آقای سید محمد تقی مدرسی - حفظه الله - نویسنده این کتاب درباره تعهد حضرت ابوالفضل این چنین می‌فرماید: «در ایام جوانی شب‌های جمعه هنگامی که به حرم مطهر آن حضرت می‌رفتم، همواره دلاوری‌های سترگ حضرت عباس در ذهنم جلوه می‌نمود که آن حضرت در میان انبوه دشمنان رسول خدا، که امام حسین علیه السلام و یارانش را از هر سو احاطه نموده‌اند، برای رفع تشنگی اهل بیت علیهم السلام به منظور آوردن آب عازم رود فرات می‌شود زمانی که آب را با کف دست از آن رود برمی‌دارد، ناگهان تشنگی اهل بیت و پیامبر و یاران امام حسین علیه السلام به یادش می‌آید و آب را دوباره به رود می‌ریزد.» آری! یکی از راه‌های تقرب به خداوند و رفع نیازها، توسل به سیره ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و اولیاء الله است. با توجه به استقبال کم‌نظیر که از طرف خوانندگان گرامی به سلسله «نمونه‌های ایثار» که یکی از آنها کتاب «حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام» بود، انتشارات محبان الحسین علیه السلام وظیفه‌ی خود دانست که برای چاپ چهارم اقدام کند. که ان شاء الله مورد قبول حق تعالی واقع گردد. و قدمی در راه شناساندن نمونه‌های ایثار به جوانان متعهد این مرز و بوم باشد. انتشارات محبان الحسین علیه السلام [صفحه ه]

پیشگفتار مترجم

از خردی مرا چنان پروردند که مباهی باشم به جدم که در واقعه‌ی روز دهم رأس التواین بوده است. جدی که جانش را به راه

حسین علیه‌السلام باخته است و امام خود سرش به دامان گرفته و درایت مادرش را ستوده است که چه خوش نامی بر او نهاده است. از همان خردی هر چه در خیال واقع‌ی روز دهم غوطه می‌خوردم بعد از امام علیه‌السلام دو کس افسون‌گرانه دل از من می‌بردند و روی از من نهان کرده بودند. مردی آزاده که حر بود و گردی علم‌دار که عباس. فارسی شدن این کتاب قصه‌ای دارد. چنان که مؤلف در مقدمه‌اش آورده متن اصلی کتاب که به عربی است نیازی است [صفحه و] در پی نذری. دیگری - برادری - کتاب را دیده و پسندیده؛ و چون ناگواری به او رسیده است او هم با خدایش عهده کرده که بلا بگذرد و او کتاب را فارسی کند. بلا گذشته و کتاب فارسی شده. دوستی گفت: «فلانی! چنین کتابی هست مؤلف ایشان است و کتاب ترجمه شده است و ویرایش می‌خواهد. هستی؟» مؤلف را از دور به واسطه‌ی یکی دو اثر ترجمه شده‌اش می‌شناختم. دانسته بودم به خلاف بسیاری از بزرگان و بزرگ نمایان به حکم «هر آن کس ز دانش برد توشه‌ای؛ جهانی است بنشسته در گوشه‌ای» بی‌هیاهو می‌پژوهد و می‌نگارد. دوستم را جواب گفتم: «ان شاء الله» و خوش حال بودم که تالی جدم خدمتی - حقیرانه خدمتی - به این خاندان می‌کنم. متن عربی کتاب را و متن ترجمه را دیدم. نثر عربی کتاب - به زعم من - شیوا و درخشان است ولی ترجمه از نوعی بود که زمانی پیش‌تر رواج بسیار داشت - خصوصاً در ترجمه‌ی قرآن و ادعیه - و می‌توان ترجمه‌ی مقید به تفسیر نامیدش. چنین ترجمه‌ای اگر در باب قرآن و احادیث و ادعیه -... به دلیل نگرانی برای انتقال معانی - روا باشد درباره‌ی کتابی چون این روا نمی‌نماید. ناچار دست در دامن همان دوست زدم که به رغم زحمات برادر مترجمان کار را باید از سر گرفت؛ مترجمی بیابید. او هم دیواری کوتاه‌تر از دیوار حقیر نیافت. [صفحه ز] تلاش کرده‌ام تا اندکی از زیبایی و شیوایی نثر عربی را به ترجمه‌ی فارسی بکشانم. این که چنین شده است یا نه؛ قضاوت شما درست‌تر خواهد بود. به قدر خویش کوشیده‌ام که ترجمه دقیق باشد ولی هیچ مدعایی ندارم که نمی‌توانم داشت. در ترجمه‌ی آیات قرآنی و زیارت‌نامه‌ی حضرت عباس علیه‌السلام به ترتیب ترجمه‌های استاد بهاء‌الدین خرمشاهی و مرحوم استاد الهی قمشه‌ای را پیش چشم داشته‌ام. هر چند آنچه آخر کار از این قلم تراویده از آن ترجمه‌ها متفاوت است و لا جرم نقایص و خطاهاش به عهده‌ی من. نیز باید گفت که متن عربی کتاب فصل هفتمی هم دارد که قصایدی است که شاعران عربی سرای بهر عباس علیه‌السلام سروده‌اند. به این بهانه که شعر عربی فارسی شده برای خواننده‌ی فارسی زبان لطفی ندارد شانه از زیر بار ترجمه‌ی این فصل خالی کردم که کار چون منی نبود. متن زیارت‌نامه‌ی عباس علیه‌السلام و ترجمه‌اش را هم به عنوان دو ضمیمه به آخر کتاب افزودیم. باشد که محل استفاده باشد. دو نکته اخیر بهانه‌ای شد که نام کتاب را که العباس بن علی علیه‌السلام نصیر الحسین علیه‌السلام بود تغییر دهیم. [صفحه ح] خوب می‌دانم که هر چه کرده‌ام قصور است یا تقصیر. اما ارجو که قصور عاجزانه‌ی ما خطاکاران به روز جزا سبق از کرامات اهل جلال برآید که هو المستعان. کورش علیانی ۵ محرم الحرام ۱۴۱۸ [صفحه ط]

پیشگفتار مؤلف

ستایش آفریدگار عالمیان را است و درود خدا بر محمد و خاندان با برکتش. در پی فرصتی بودم تا به نذر و وفا کنم. مرا با خدا عهده‌ی بود که درباره‌ی سرورم عباس - سلام الله علیه - چیزی بنویسم. همان کسی که به رغم کمی مراجع درباره‌ی زندگی‌اش، خود به گردن مؤمنین دوستدار اهل بیت حقی دارد؛ چرا که او همواره نمونه‌ی نیکی و فضیلت بود و یک یک دوستداران [اهل بیت] علاقه‌ی خاصی به عباس دارند که خداوند دعای همراه با توسل به او را اجابت می‌کند. این فرصت دست داد و سفری خانوادگی را غنیمت شمردم و کتاب را روی نوارهای ضبط صوت برای همسرم املا کردم و او کمر به نوشتنش بست؛ سپس اصلاح و پاک نویسنش کردم و امروز هم که این نوشته رو سوی انتشار دارد. [صفحه ی] از خدای بلندمرتبه می‌خواهم که از من و همه‌ی آنان که در راه آماده کردن و توزیع کتاب یاری کرده یا می‌کنند بپذیرد؛ که او است نعم المجیب. محمد تقی مدرسی ۷ صفر الخیر ۱۴۱۶

[صفحه ۱]

جایگاه والا

در روزهای نوجوانیم که با چشمی گشاده و پاک در زندگی می‌نگریستم و عطر [زندگی] را با احساسی لطیف و روحی شاعرانه می‌بویدم، شب‌های جمعه رو سوی حرم ابوالفضل عباس بن علی علیهما السلام در موطن خون بارم کربلای مقدس می‌کردم. آهسته و با شوق به صحن شریف می‌رفتم و با خوف به رواق وارد می‌شدم. آن دم که به ضریح مبارکش نزدیک می‌شدم در ذهنم چهره‌ی این دلاور سترگ را نقش می‌کردم؛ بر پشت اسب بادپای باشکوهی نشسته پاهایش بر زمین می‌کشید و چهره‌اش چون ماه‌پاره [۱] و به دست راستش شمشیر؛ و مشک بر دوش می‌کشید و قصد رودی کرده بود که چهار هزار جنگ‌جو که [صفحه ۲] عمر سعد بر آن گماشته بود به فرماندهی عمرو بن حجاج در برش گرفته بودند. و این تاسوعای سال شصت و یک هجری بود؛ همان گاه که شمر بن ذی‌الجوشن به سرزمین کربلا قدم نهاد و نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد (فرماندار کوفه از سوی یزید بن معاویه) با خود داشت که در آن، ابن‌زیاد به فرمانده لشکرش عمر سعد دستور داده بود تا آب فرات را بر حسین علیه‌السلام و اهل بیتش و اصحابش ببندد. چون روز دهم به نیمه رسید و بسی از اصحاب حسین و اهل بیتش به خاک افتادند، تشنگی به اهل بیت و به خصوص کودکان کم‌سال چیره شد و بانگ‌های «العطش، العطش» بالا گرفت. چیزی نمانده بود تا قلب سقای کربلا - ابوالفضل عباس علیه‌السلام پرچمدار لشکر حسینی - پاره شود؛ کسی که پس از آن که حمله‌ای پیروز به فرات کرد و - مطابق بعضی تواریخ - قبل از روز عاشورا با آب به خیمه‌گاه برگشت چنین لقب یافت. عباس به یقین دلاور بود؛ لشکرکشی‌های میان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و اصحاب رده بر این امر گواهند. در یکی از جنگ‌ها هنگامی که یاران معاویه فرات را به چنگ گرفته بودند و اصحاب امیرمؤمنان را از آن باز می‌داشتند در فتح رود برادرش حسین علیه‌السلام را یاری کرد. چون [اصحاب معاویه] بر گم‌راهی پای فشردند و پند امام علیه‌السلام را دایر بر گشودن صلح‌آمیز راه رود نپذیرفتند امام [صفحه ۳] علی علیه‌السلام در جمع یارانش خطبه‌ای حماسی خواند که در آن گفت: «شمشیرها را خون بنوشانید و آب بنوشید.» [۲] و یارانش را - مطابق این روایت - به فرماندهی فرزند شهید [ش] و برادرش عباس سوی رود برد. چون رود را فتح کردند امام - چونان که در پاره‌ای روایات آمده - آب را بر دشمنانش نبست. همان کوفیانی که دیروز زیر پرچم امام علی با معاویه جنگیدند امروز زیر پرچم یزید بن معاویه گرد آمدند و با سرور جوانان اهل بهشت و یارانش و اهل بیتش جنگیدند و از فرات بازشان داشتند. و چنین بود که سرورم عباس خود را در میانه‌ی بیش از چهار هزار دشمن بدخو یافت. [پنداری] که این از ورود به رود باز داشت؟ هرگز... فریادهای استغاثه که از گلوی خاندان پیامبر برمی‌خواست و صلا‌ی تشنگی در می‌داد دلاور سرکش را برانگیخت تا قدم سوی امام حسین علیه‌السلام بر دارد و از او اجازه‌ی نبرد بخواهد؛ اما امام حسین علیه‌السلام اول اجازه‌اش نداد و گفت: «تو پرچمدار من و نشانه‌ی لشکر هستی.» ابوالفضل گفت: «یا ابا عبدالله! سینه‌ام تنگ شده.» امام حسین علیه‌السلام اجازه‌اش داد و گفت: «برای این کودکان اندکی آب بجو.» آن گاه که کوچک بودم و پیش روی ضریح ابوالفضل عباس [صفحه ۴] می‌ایستادم، دید گانم رو سوی خیمه‌گاه حسین می‌کردند؛ به سوی کربلای جاوید که نشان‌هایش و یاد تشنگی فرزندان کوچک و زنان شوی مرده و فرزند کشته [اش] را پاس می‌دارد. تصویر این دلاور ایستاده بر رود با آب جستش از برای این بی‌گناهان تکمیل می‌شد. این تصویر اثری آشکار بر دلم می‌گذاشت چندان که آنچه رخ داده بود را پیش رویم زنده و ملموس می‌یافتم. عباس بر رود ایستاده بود و اسبش را به آب زد؛ آن گاه دستانش را دراز کرد و کفی آب بر گرفت و سوی کام از تشنگی خشکیده‌اش برد؛ چون یادش از تشنگی برادرش آمد آب را بر آب کوفت و به خود سخن‌هایی گفت که گردش روزگار از جاودانگی‌شان نکاست: «جانا! [روزگار] پس از حسین [گاه] خواری من است و پس از او مباد بودم این حسین است رو سوی مرگ؛ و تو آبی خنک می‌نوشی؟ دور باد! این مرام من و کردار درست یقینان نیست.» [۳]. و چهره‌ی عباس هنگام زیارت مرقدش چنین پیش رویم شکل می‌گرفت و هنگامی که با خواندن آن زیارت - که چشم را اشک بار [صفحه ۵] کند و راه

نماید - سلامش می‌دادم، آفریدگار را چند رکعت نماز می‌کردم؛ دعایی چند می‌خواندم و پس از نوشیدن جامی از چشمه‌ی وفایش و برگرفتن کفی از آب دریای بینشش و روشن شدن از نور ایمان رهنمایش بازمی‌گشتم. این نمونه‌ای از زیارت دوستداران اهل بیت (ع) در شهادت‌گاه ابوالفضل عباس علیه‌السلام در کربلای مقدس بود. آنجا که هزاران تن از هر سو به سویش روانند. میانشان حاجتمندانی را می‌بینی که خداوند سبحان را می‌خوانند و به عباس توسل می‌جویند؛ یا مردمانی که با هم به جنگند پیش ضریحش سوگند می‌خورند و دیگر هیچ یک را یارای آن نه که دروغی بگویند؛ که همه بر این عقیدتند که خدای اگر دروغی گویند عذابشان کند. نیز مجاهدانی را می‌یابی که از مرقد عباس زیادت عزم و استقامت می‌جویند... در آغاز سختم درباره‌ی ابوالفضل عباس علیه‌السلام چنین نقشی زدم [۴] تا در میانش از رازی پنهان در پس این مهرورزی و احترام بسی از بزرگان مسلمان بگویم. مهرورزی و احترام به سرورم ابوالفضل عباس به قدری [است] که می‌توان به تأکید گفت که هیچ یک از اهل بیت نبوت بعد از امامان معصوم (ع) به اندازه‌ی ابوالفضل عباس علیه‌السلام محل توجه مؤمنین نیست. او را در قلب‌های مؤمنین [صفحه ۶] جایگاهی است سترگ، چونان که بردن نام این دلاور بزرگ وفا و یآوری و دلاوری و گردن فرازی و بینش جامع و ایمان محکم را پیششان مجسم می‌کند... و چه رازی است در این؟ گاه این پرسش را پیش برادرانم واگفته‌ام: «در تاریخ ما - دوستداران اهل بیت رسالت - سرآمدان درخشانی هستند، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تا یاوران امام علی علیه السلام تا همشینیان امام حسن علیه‌السلام و تا یاران دیگر امامان معصوم که میانشان فقیهان بوده‌اند و سرداران و دلاوران؛ ولی چون ابوالفضل عباس علیه‌السلام درخشیدن گیرد نور ایشان ناپدید می‌شود. چرا؟» [یاران] دانا به یک گونه سخن گفتند: «آن راز در این است که عباس علیه‌السلام باب الحوائج است و کس بدین باب در نیاید جز آن که حاجت روا برگردد.» و چنین است آن دعای آشنا که مؤمنان - چون به تنگی اوفتند و سختی در برگیردشان - می‌خوانند: «خدایا به حق [او که] زداينده‌ی غم از چهره‌ی برادرش حسین علیه‌السلام [بود] غمم بزداي.» [۵]. گفتیم: «آری... من خود این بسیار آزموده‌ام. چندان که روزی بر من نگذشته جز آن که این حقیقت را ببینم. هر گاه که بندها بر من استوار شدند خدای را - سبحانه و تعالی - خوانده‌ام و ابوالفضل عباس باب الحوائج را نزدش وسیله ساخته‌ام و صد صلوات بر پیامبر و آلش نذر کرده‌ام که ثوابش را به روح بزرگ او [صفحه ۷] هدیه کنم؛ پس آن گاه غم زدوده می‌شد و بندها گشوده.» لکن پرسش حقیر این است که: «از چه خدای - سبحانه و تعالی - ابوالفضل علیه‌السلام را به این ویژگی سترگ برکشید؟» کسی در شرق و غرب زمین خدای را به غم ابوالفضل سوگند نداده جز که خدای غمش سترده، چرا؟ چه رازی است در این؟ پاسخ از این سان بود: «زیرا که کسی از اصحاب حسین و اهل بیتش (ع) چنان به دم سرگشتگی نرسید که سرورم عباس در میانه‌ی رزمگاه به آن رسید. آنکه که تنها آرزویش رساندن آب به خیمه‌گاه بود؛ آنجا که کودکان از تشنگی می‌تافتند. مشکی را که با بقایای دستان خون چکانش می‌کشید از زندگیش گران بهاتر می‌دانست؛ و هزاران تیرانداز رگباری از تیر بر او می‌باریدند. عباس راهی کوتاه از میان نخلستان سوی خیمه‌گاه گزید بادا که مشک را از [شر] دشمنان نجات دهد. اما اصل نومی‌دی آنجا بود که عباس دید تیری مشک را می‌شکافد و آتش فرو می‌ریزد. همان دم [گویی] جان‌ش نیز با آن آب فرو می‌ریخت. میان آوردگاه ایستاد؛ نه دستیش بود که بدان از امام زمانش حسین علیه‌السلام دفاع کند و نه دل‌بستگی‌ای به زندگیش بود. ایستاد، نومی‌د از زندگی و رو به سوی مرگ. آری... شاید آن دم - که ابوالفضل با تمام صبر و یقینش زیستش - نزد خدای چندان بزرگ است که خدای یا به باب [صفحه ۸] الحوائج بودن عوضش دهد یا به این که حاجتش در جهان روا نشده نماند.» آری... ابوالفضل چنین بود و خدای - سبحانه - بندگان شایسته‌اش را که تنها از برای او کار می‌کنند پاداشی بسیار و فضلی بزرگ عطا می‌کند که گفت: «هان! که هر که پرهیزد و صبر کند خدای پاداش نکوکاران تباہ نکند.» [۶]. و گفت - سبحانه -: «سلام بر ابراهیم! نکوکاران را چنین پاداش دهیم.» [۷]. وقتی خدای یاد پیامبران جاوید کند و در دو جهان سلامشان کند که نیکوکار بوده‌اند و او پاداش نیکوکاران تباہ نمی‌کند دور نیست که ابوالفضل عباس علیه‌السلام را به جایگاه بزرگش اکرام کند. آن گاه که آرزویش را سقایی

اهل بیت رسالت قرار داد و به قطع دست راستش در راه خدا اعتنا نکرد و با صراحت تمام گفت: «قسم به خدای هر چند دست راستم فرو فکندید، تا هماره از دینم و از امام راستگوی معتمد، فرزند پیامبر پاکیزه‌ی امین دفاع [صفحه ۹] خواهم کرد.» [۸]. سپس دست چپش نیز برکنند، هیچ نه انگاشت. آواز داد که: «جانا! ز کافران مه‌راس، دل به رحمت جبار خوش‌دار و به بودن با پیامبر مهم‌تر برگزیده آفریدگار! دست چپم از سر ستم‌کاری کنند، به آتش سوزان در اندازشان.» [۹]. [وصف] این گوشه از شخصیت ابوالفضل را همین جا که شخصیت زیبای شگفتش آشکار شد پایان می‌دهم. شخصیتی که حاصل همه عواملی است که بر هم اثر کردند و یک دیگر را کمال بخشیدند. این عوامل را چه‌اند؟ و شخصیت ابوالفضل عباس علیه‌السلام چگونه شکل گرفت؟ و چگونه از آن برای زندگانیمان چیزی بگیریم تا پا از طبیعت محدودمان فراتر نهیم و چرخ‌های بلند این نمونه‌های والا بزنیم؟ [صفحه ۱۰] اگر خدای خواهد به این پرسش‌ها در فصل بعد پاسخ خواهم داد. [صفحه ۱۱]

بالیدن هدفمند

بندگان ربانی خدای را بدین بازشناسند که به هیچ خوشی نپردازند مگر جستن خشنودی آفریدگارشان. خدای - سبحانه - گفته است: «می‌گو که نمازم و پرستش و زندگیم و مرگم مر خدای را است که آفریدگار جهانیان است.» [۱۰]. حرکات بندگان ربانی خدای را رو سوی قبله‌ای است یگانه که همان خشنودی آفریدگار است و از این رو است که چون همسر گیرند یا فرزندی جویند برای هدفی است ربانی. چونان همسر عمران که آنچه در شکم داشت به نذر موقوف خدای - سبحانه - کرد و خدای - سبحانه - مریم را پذیرفت، خوب پذیرفت. و پروردش خوب پروردنی، و به زکریا سپردش. و این نذر بر آینده‌ی جینش اثری عظیم داشت، بدان بود که [صفحه ۱۲] مریم زاده شد، که خدای - تعالی - او و پسرش مسیح علیه‌السلام را آیتی برای جهانیان قرار داد. و هدف بلند امام علی علیه‌السلام از ازدواج با فاطمه بنت حزام کلابی - مادر عباس - این بود که خدای از او فرزندی دهدش که پسرش حسین علیه‌السلام را در کربلا یاری کند. روایت تاریخی می‌گوید امام امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به برادرش عقیل - که نسب‌شناس بود - گفت: «برایم زنی بیاب که از نسل بزرگان عرب باشد تا به عقد خویش در آورمش و برایم پسری سوارکار آرد.» به او گفت: «با ام‌البین کلابی ازدواج کن، که در عرب شجاع‌تر از پدران نبوده است.» [۱۱]. و در روایتی دیگر پس از پسری سوارکار آرد آمده است: «تا حسین را در سرزمین کربلا یاری کند.» [۱۲]. امام - حتی پیش از گزیدن همسر - برای هدفش از ازدواج صورتی واضح رسم کرد؛ و چنین شد که خدای - سبحانه - این دلاور باوفا، یاریگر برادرش و خالص در دوستی امام زمانش را به او عطا کرد. و فاطمه‌ی کلابی در مثل‌های اخلاقی مثلی بود زیبا و شگفت. [صفحه ۱۳] چون امام علی علیه‌السلام آوردش، چونان که رسم زنان آن زمان بود از او تنها خواسته‌اش را پرسید. مطابق روایت تاریخی [فاطمه] تنها یک چیز خواست؛ خواست که او را به نامش - فاطمه - صدا زنند! [امام فرمود:] چرا چنین [کنم] در حالی که مادرت فاطمه‌ات نامیده؟! گفت: «آری... [ولی] می‌ترسم هرگاه مرا به این اسم (فاطمه) صدا کنی فرزندان فاطمه‌ی زهرا (س) به یاد مادرشان افتند و غمشان تازه شود.» امام او را ام‌البین لقب داد. روایت تاریخی می‌گوید پس از ده‌ها سال و پس از واقعه‌ی کربلا چون امام زین‌العابدین علیه‌السلام و دیگر اسیران به مدینه‌ی منوره داخل می‌شدند [امام] بشر را که شاعری بود فرمان داد تا پیش پیش سواران برود و خبر مصیبت حسین علیه‌السلام را به مردم مدینه برساند. ام‌البین پیش دوید و راهش گرفت و از امام حسین علیه‌السلام پرسید. بشر گفتش: «ای ام‌البین! خدای در مصیبت فرزندان عبدالله صبرت دهد.» ام‌البین گفت: «از حسین خبرم بده.» بشر گفت: «خدای در مصیبت فرزندان جعفر صبرت دهد.» ام‌البین گفت: «ای بشر! از حسین خبرم بده.» بشر گفتش: «خدای در مصیبت عثمان صبرت دهد.» [صفحه ۱۴] ام‌البین باز از بشر همان خواست: «ای بشر! از حسین خبرم بده.» بشر گفتش: «خدای در مصیبت عباس صبرت دهد.» به رغم مهر سترگی که ام‌البین در دلش به فرزند ارشدش ابوالفضل عباس می‌پرورد، آن گاه که بشر از کشته شدن عباس خبرش داد

باز از حسین پرسید و گفت: ای بشر! از سرورم و مولایم حسین خبر بده. و بشر گفت: «ای فاطمه! خدای در مصیبت حسین صبرت دهاد.» این زمان بود که چهره‌اش خراشید و بر صورت کوفت و بانگ زد: «اوایلا واحسینا.» این زن چون هر زن مؤمنی پسرانش را بسی دوست می‌داشت اما خدا و امامش حسین علیه‌السلام را بیشتر دوست می‌داشت و همین بود که فرزندانش را فدای او کرد. این مادر و آن پدر با هم عباس را از زمان خردی [۱۳] پروردند تا حق مسئولیتش را که دفاع از حسین علیه‌السلام بود دریابد. چون واقعه‌ی طف مقدر بود و در بیت رسالت دانسته، پس ناچار ام‌البنین هم از آنان بود که چیزی از آن می‌دانستند می‌دانست که عباس نخستین یاور حسین خواهد بود و نشانه‌هایی [۱۴] کز دور پدید می‌شدند او را به این رهنمون می‌شد و این [صفحه ۱۵] زن حکیم شجاع فرزندانش را آماده‌ی آن [واقعه] می‌کرد. از همین دست است آنچه بعضی یاد کرده‌اند که ام‌البنین روزی دید امیرمؤمنان علیه‌السلام نشسته و ابوالفضل علیه‌السلام را به دامن خود نهاده و دستانش را بالا-زده و می‌بوسد و می‌گرید، تعجب کرد و از همسرش - امام - دلیل گریه‌اش را پرسید. گفتش این دست‌ها در راه حسین علیه‌السلام قطع خواهند شد. [ام‌البنین] گریست بعد [امام] به جایگاه فرزندش به نزد خدای مژده‌اش داد که خدای به جای دستانش او را دو بال خواهد داد تا به آن‌ها در بهشت ببرد؛ چونان که با عمویش جعفر چنین کرد - پس جان [ام‌البنین] آرام یافت. و پاره‌ای، تصاویری پراکنده باز گفته‌اند که دل‌بستگی عباس به حسین علیه‌السلام را به کمال [باز می‌گوید]؛ او از زمان کودکی زود آنچه برادرش می‌خواست فراهم می‌کرد. چون حسین علیه‌السلام را تشنگی در می‌گرفت عباس سوی جام آب می‌دوید و می‌آورد و بدو می‌دادش. و در طول زندگانش برادرش را «برادر» نخواند. چرا؟ مگر عباس فرزند امیرمؤمنان و دلاوری شجاع نبود؟ پس از چه برادرش را برادر نمی‌خواند؟ زیرا که عباس می‌دانست حسین پسر دختر پیامبر خدا است؛ پسر فاطمه است - و تو چه دانی که فاطمه چیست؟ - و بر او و جهانیان حجت خدای است و زاده‌ی پیامبر است و سرور جوانان اهل بهشت. از این رو جز به احترام بسیار صدایش نزد؛ می‌گفت [صفحه ۱۶] یا ابن رسول الله، سرورم، مولایم... البته... یک بار برادرش را برادر خواند و آن دمی بود که آن لعین بر تارک سرش کوفت، از اسب بر زمین فرو افتاد و فریاد کرد: «ای برادر! برادرت را دریاب.» چرا در این دم چنین فریاد کرد؟ چون میلی پنهان در جانش می‌یافت که برادرش را - هر چند یک بار در تمام عمر - برادر بخواند. این برای عباس افتخاری بزرگ بود که برادری داشته باشد چون حسین علیه‌السلام. پیش از اینش شرم و حرمت برادرش از این [کار] باز می‌داشت؛ کنون که گاه جدایی نزدیک می‌نمود ناپسند نبود که چنین بخواندش. آن گونه که عباس امام حسین را احترام می‌کرد امام حسین علیه‌السلام هم برادرش را بسی دوست داشت و حرمت می‌نهاد. در شب روز نهم محرم سال شصت و یک هجری چون لشکر بنی‌امیه سوی خیمه‌گاه اهل بیت (ع) پیش آمدند سالار شهیدان به برادرش عباس گفت: «برادرم، جانم به فدات! بنشین و سویشان رو. پیرس چه می‌شودشان.» در عبارت «جانم به فدات» [۱۵] بنگرید؛ سخنی است بزرگ که امام معصوم گفته است. و چنین بود که عباس با بیست سوار - که در شان حبیب بود و زهیر و... - نزد آنان رفت و از این [کارشان] پرسید. گفتند: [صفحه ۱۷] «امیر فرمان داده یا گردن نهادن به حکمش یا صف‌آرایی جنگ...» (عباس) خبر به حسین برد. بازش گرداند که از ایشان مهلت بستاند؛ تا فردا. [۱۶]. [صفحه ۱۹]

تیزبین

از آنچه که ابوالفضل عباس علیه‌السلام را [از دیگران] جدا می‌کند [یکی] علم است. چندان که در حدیث شریف آمده است: «پرده از علم کشید [۱۷] کشیدنی.» [۱۸] و علمش از بینش و یقین جوشیده بود. بینشش و امی داشتش تا دست در ولایت الهی بزند. سختی ایمانش و درستی یقینش و امی داشتش تا به زندگی اعتنایی نکند. شمر بن ذی‌الجوشن در روز نهم ماه محرم آن سال با امانی از ابن‌زیاد آمد و خواست که بین او و برادرش جدایی افکند. میان شمر و ابوالفضل نسبتی بود مادری؛ که از همان قبیله بود که شمر به آن بسته بود. شمر با امان آمد و ابوالفضل و برادرانش را چنین خواند که: «خواهرزادگانم کجایند؟» برادران عباس به احترام [صفحه

۲۰] برادر بزرگترشان خموشی گزیدند و عباس به احترام امامش ساکت بود و حسین علیه‌السلام حجت خدا بود بر اینان. شمر باز ندا در داد و ابوالفضل باز ساکت ماند و جوابش نگفت تا حسین علیه‌السلام گفتشان: «جوابش دهید هر چند که بدکار است.» (به شمر) گفتند: «کارت چیست؟ چه می‌خواهی؟» گفت: «خواهرزاده‌ها شما در امانید. خود را با حسین به کشتن نیندازید و پای‌بند اطاعت امیرمؤمنان یزید شوید.» عباس علیه‌السلام گفتش: «نفرین خدا بر تو و بر امان تو. امانان می‌دهی و زاده‌ی پیامبر خدا را امانی نیست؛ و فرمانان می‌دهی که گوش به فرمان نفرین‌شدگان و فرزندان نفرین‌شدگان بسپاریم؟» [۱۹]. شمر دژم بازگشت. به یقین عباس بنگرید همان یقینی که امام صادق علیه‌السلام به آن می‌ستاید؛ آنجا که می‌گوید: «عمویمان عباس بن علی تیزبین بود و سخت ایمان. همراه ابا عبدالله جنگید و آزموده شد به خوش‌آزمونی و شهید در گذشت.» [۲۰]. عباس می‌دانست که زمان به تندی می‌گذرد و زندگی بر هیچ کسی همواره نمی‌ماند و تن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، پس چرا [صفحه ۲۱] از شهادت دورشان کند و حال آنکه [مرگ] برترین نشان [مدال] است و حسین علیه‌السلام گفت: «و گر تن‌ها برای مرگ بالیده‌اند پس مرد را خوشتر که در راه خدای کشته‌ی شمشیر بود.» [۲۱]. و چنین بود که چون پا به رود نهاد و کفی آب بر گرفت سخنی می‌گفت زیبا و سترگ: «خدای را که این نه مرام من است و نه کردار درست یقینان.» [۲۲]. برترین آنچه در عباس علیه‌السلام بود یقینش [از صفات دیگر] بود، و این همان است که در زیارتش که - گر خدای خواهد - در فصل بعد به آن می‌پردازم می‌خوانیم، دیدگان عباس از سال‌های خردی به حقیقت توحید گشوده شد و از همین رو است که می‌یابیم که پدرش سرور عارفان امیرمؤمنان علیه‌السلام او را در دامن مبارکش نشانده است و او کودکی است. می‌گویدش: «بگو یک»، می‌گوید: «یک». می‌گویدش: «بگو دو» پرهیز می‌کند و می‌گوید: «شرم می‌کنم با زبانی که با آن یک گفتم دو بگویم.» [۲۳]. آری... قلبش که به یگانگی پروردگار گشاده شد، چون [صفحه ۲۲] در گذرد که او بگوید دو؟ تسلیم خدا بودن ابوالفضل چونان یقینش در اوج بود؛ که حال تسلیم از یقین حقیقی حاصل می‌شود. و زودا که به کلمات زیارتش رو کنیم و ببینیم که چه طور بر حال تسلیمش تأکید می‌کنند. و کدام تسلیمی بزرگتر از اطاعت کامل از امام زمانش و پاییدن تا شهادت با او؟ و از صفات او دلاوری است بی‌مانند که پرچم حسین علیه‌السلام را از سرشجاعت بی‌مانندش و دلاوری عظیمش به دوش کشید. بعضی از راویان گفته‌اند عباس علیه‌السلام در جنگ صفین به پرکاری سهیم شد، و گفته‌اند: جوانی از لشکر امیرمؤمنان علیه‌السلام به در آمد. بر چهره‌اش نقابی، هیبتی داشت و شجاعتش آشکار می‌نمود، سالش فزون از هفده، هم‌اورد طلبید و مردمان ترسیده بودند. معاویه ابالشعثا را سویش گسیل کرد و [او] گفت: «شامیان مرا چون هزار سوار می‌شمرند؛ من [خود به جنگ او نمی‌روم بلکه] یکی از فرزندانم را سویش می‌فرستم» و هفت [فرزند] بودند و چون یکی از ایشان برون می‌تاخت می‌کشتش تا بعدی در رسد. این بر ابالشعثا گران آمد و خشمگینش کرد و چون خود را نمایان کرد پیش آن دیگران فرستادش. همه ترسیده بودند و کس نمی‌یارست تا به جنگش رود و یاران امیرمؤمنان در شگفت بودند از این دلاوری که جز از هاشمیان نمی‌آمد و نمی‌شناختندش که نقاب [بر چهره] اش بود. و چون به [صفحه ۲۳] جایگاهش بازگشت امیرمؤمنان فراخواندش و نقاب از [روی] اش بر گرفت؛ عباس علیه‌السلام بود. [۲۴]. و دلاوری تنها به نبرد هم‌اوردان رفتن نیست؛ بلکه تمامی صفات والای انسانی است. چونان شهامت و گردن‌فرازی و جان‌نثاری و وفا و یآوری. و عباس علیه‌السلام چنین بود. بنگرید که چون جنگید و چون شهادت یافت. در حالی به شهادت رسید که آب از برای تشنگان می‌طلبید و برای آب بیشتر می‌کوشید تا برای جانش و هدفش بیشتر سالم نگاه داشتن مشک بود برای رساندنش به آنجا که تشنگان اهل بیت پیامبر بودند تا بازداشتن دشمن از جانش. همین است که ما را به گرامی داشتن دلاوری بی‌مانندش وا می‌دارد. دشمنان با نیرنگ به جنگش آمدند. ترسو تر از آن بودند که رو در رویش شوند؛ تیر بر او باریدند و کسی از ایشان پشت نخلی کمین گرفت و دستش از تن جدا کرد. ضربه غافل‌گیرانه بود و این شجاعت سرورم عباس علیه‌السلام را و نهایت جبن دشمنش را نشان می‌دهد. و او از پای نیفتاد و برای رساندن آب به خیمه گاه می‌کوشید. این شجاعتی است بی‌مانند که تاریخ گرامیش می‌دارد. و وفای او به برترین اندازه

است؛ آنجا که در دفاع از حجت خدا تا آخرین دم ایستاد. و گفته‌اند چون امام حسین علیه‌السلام به او [صفحه ۲۴] رسید هنوز ناییش بود. عباس علیه‌السلام چشم گشود و گفت: «ای هر که هستی! خواهی سرم جدا کنی، دمی بیاسای تا برادرم در رسد و آخرین نگاهم را به او بیفکنم.» حسین علیه‌السلام گفتش: «این منم؛ برادرت.» و سر عباس را به دامن گرفت. این روایت می‌گوید ابوالفضل سرش را برگرفت و برخاک نهاد، اباعبدالله حسین علیه‌السلام گفتش: «از چه چنین می‌کنی برادرم؟! در حالی که نفس‌های واپسین را می‌کشید گفت: «برادر! اینک تو سرم به دامت می‌نهی؛ ساعتی دیگر کیست که سر تو را دامن گیرد؟» گذشته از درست و نادرست این روایت خلاصه‌ی منش عباس علیه‌السلام در راه برادرش بر چنین یاوری دلالت می‌کند. برادرش را در لحظه‌ی مرگ چنین یاوری کرد. چنان که کوفتن آب بر آب در حالی که تشنگی می‌تافتش یاوری کردن برادرش بود و اهل بیت طاهرین او. [صفحه ۲۵]

نص‌ها عباس علیه‌السلام را می‌ستایند

امام سجاد علی بن حسین علیهما‌السلام درباره‌ی عمویش عباس گفت: «خدای عمویم عباس بن علی را پیامرزد که ایثار کرد و خوب کار کرد و جانش را فدای برادرش کرد. دستانش بریدند و خدای به جای آنها دو بال می‌دهدش تا با آنها در بهشت با فرشتگان پرواز کند. چونان که برای جعفر بن ابی‌طالب کرد و به روز قیامت عباس را نزد خدای تبارک و تعالی جایگاهی است که شهیدان جملگی به او رشک می‌برند.» [۲۵]. این روایت شریف یاوری و از خودگذشتگی و جان‌نثاری و فداکاری ابوالفضل علیه‌السلام را بیان می‌کند؛ همان‌طور که پاداش خدای - سبحانه - به او را بیان می‌کند که دیگر شهیدان - جمله حمزه و جعفر و... بر جایگاه عظیمش به نزد خدای رشک می‌برند. [صفحه ۲۶] و این سند عظیم دلیلی بر فضیلت‌های عباس علیه‌السلام است. مهم‌ترین اسنادی که در آنها از او یاد شده زیارت‌هایی‌اند که در طول تاریخ میان دوستان اهل بیت (ع) گشته تا به ما رسیده است و شامل نهایت تقدیر ائمه معصومین (ع) از عباس است. و ابوحمزه [زیارتی] از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است. با هم در گوشه‌هایی از این زیارت‌ها تأمل می‌کنیم تا چیزی از شخصیت عباس علیه‌السلام بشناسیم و از پی [او] برویم. در زیارت ابوالفضل عباس علیه‌السلام نخست - که وارد محوطه‌ی دور ضریحش می‌شویم - می‌خوانیم: «سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده‌اش و بندگان شایسته‌اش و همه‌ی شهیدان و راست‌کرداران و گزیدگان پاکیزه‌جان به هر صبح و شب بر تو ای پسر امیرمؤمنان.» راه عباس علیه‌السلام راه پیامبران و راست‌کرداران و شایستگان - در طول تاریخ - بود، و عباس هم، چونان معرکه‌ی شهادت در کربلا، برای تحکیم اصول این راه الهی به وجود آمد؛ پس شایان سلام پیامبران و همه‌ی ربانیان است. با شهادت و با آن خون‌های پاک خدای - سبحانه - میراث پیامبران را از تلف شدن در انبوهی افسانه‌های سرکشان نجات داد و امام حسین علیه‌السلام وارث جمله پیامبران است. و بر ما است که همواره این حقیقت را زنده نگاه داریم که ایمان پاره پاره نمی‌شود. ممکن نیست کسی به پیامبری ایمان آورد و به [صفحه ۲۷] دیگری نه یا به وصی [نخستین] ایمان آورد و به دومین نه یا میان آنان دوگانگی قائل شود. نی... راه یگانه گونه‌گون نشود و هیچ چیزش از دیگر چیز سوا نگردد. و سلام روح‌های گزیده‌ی پاکیزه‌جان - به هر صبح و شب - بر عباس باد؛ نیز سلام پیامبران و فرشتگان و شایستگان. بعد این سلام پاک پاکیزه زیارت می‌گوید: «به تسلیم و باور و وفاداریت شهادت می‌دهم.» این کلمات از صفاتی عالی برای ابوالفضل حکایت می‌کنند. تسلیم که برترین صفات است. تسلیم بالاترین درجه از درجات ایمان است که بشر به آن دست می‌یابد. چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم ابراهیم پیامبر علیه‌السلام در روزهای واپسین زندگیش از آفریدگارش خواست که خدای، او و پسرش اسماعیل را از مسلمین قرار دهد؛ همان که گفت: «خدایا ما و فرزندانمان را از مسلمین خود قرار ده تا تو را امتی باشیم مسلم و [آداب] عباداتمان را به ما نشان بده و سویمان رو کن که تو روی آوری و مهربان.» [۲۶]. و عباس علیه‌السلام به درجه‌ی تسلیم در رسید و ما به این شهادت می‌دهیم. اما باور و وفاداری نموده‌ای تسلیم در

زندگی اویند. آن کس که به خدای تعالی تسلیم شود ناچار ولی خدا را باور می‌کند و از او دفاع می‌کند و صبر می‌کند و به پیمانش با او وفادار [صفحه ۲۸] می‌ماند. آری... باور آقاایم عباس علیه‌السلام با برادرش - امام و حجت - بود و با پیرویش و اطاعتش و اخلاصش بر آن شهادت داد. این دلیلی است بر تسلیم قلبی و ایمان درست و یقین او. و این صفتی است که بسیاری از آنان که ادعای ایمان می‌کنند ایمان دارند لیک با ولایت تصدیقش نمی‌کنند و در سختی‌ها پای نمی‌فشارند. باز زیارت می‌گوید: «و دوستی با جانشین پیامبر فرستاده صلی الله علیه و آله و فرزند برگزیده و رهنمای دانشمند و وصی ابلاغگر و مظلوم ستم دیده». و زیارت امامی را که آقاایم عباس پیرویش کرد بدین صفات می‌ستاید: الف - او زاده‌ی رسول خدا است و فرزندى است که خدای از بهر امامت برش گزیده است. و این تنها درباره‌ی امام معصوم درست است و بر ما است که در تسلیم به امام حسین علیه‌السلام از عباس پیروی کنیم. ب - او رهنمای دانشمند حق‌شناس است. این صفتی است که علاوه بر امامان معصوم هر پیشوای عادل که از سوی امام معصوم گمارده شود نیز - چنان که فقیهان عادل گفته‌اند - دارد. ج - او وصی آن حقگو است. ابلاغگری از برای او است و این صفت در تمام امامان معصوم (ع) هست. [صفحه ۲۹] د - او مظلومی است که حقش غصب شده است. و پیروی عباس از امام حسین علیه‌السلام از قیام مسلحانه‌ی امام سرچشمه نگرفته است. [نیز به این خاطر نبود] که او به اختیار خود بود که توان، معیار امامت نیست بلکه ارزش‌های خدایی خود معیارند؛ همان‌ها که از میراث‌داری و دانش و میثاق در پیش‌اند. باز زیارت می‌گوید: «خدای از سوی پیامبرش و امیرمؤمنان و حسن و حسین بهترین پاداش را از بهر آنچه برش صبر کردی و امید پاداش بردی و یاری کردی دهادت». صبر کرد و در صبرش امید پاداش، از خدای داشت و نزدیکی جستن به او و این صبر پسندیده است. همچنین جانش را در اطاعت از خدای سختی چشاند. همه‌ی ما را درسی است عظیم که چگونه در راه خدای جهاد کنیم و بر هر آزاری صبر کنیم. بر هرزه‌هایی که از زبان دشمنان پلید در آید و بر تعقیب مداوم حکمرانان ستمکار و بر زخم‌های خون‌بار و از پس [اینها] شهادت... همه [اینها] آن کس را که در راه خدای و جستن رضای او و بر امید پاداش [ستاندن] از او باشد آسان می‌نماید. باز زیارت می‌افزاید: «نفرین خدای بر آن که کشت و نفرین خدای بر آن که حق تو شناخت و حرمت تو خوار شمرد». آری... حق عباس علیه‌السلام سترگ است؛ چندان که شناسندگان [صفحه ۳۰] و انکارکنندگان شایسته‌ی نفرینند و حرمتش عظیم است [چندان که] آن کسان که آلودندش شایسته‌ی نفرینند؛ و نشناختن و آلوده کردن حق و حرمت او [از سوی] ایشان در بازداشتنش از فرات شکل گرفت، که زیارت می‌گوید: «و نفرین خدای بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می‌دهم که تو مظلوم کشته شدی و خدای آنچه وعده‌تان داده وفا خواهد کرد». و شهادت به این که ابوالفضل مظلوم کشته شد شهادت به این است که راه ابوالفضل راه حق است و هر که مظلوم و در راه دفاع از حق کشته شود خدای به وعده‌ی خود با او وفا خواهد کرد؛ یاریش در دنیا به [این] سخن تاریخ که او مظلوم بود و با بهشت که در آخرت در آن جاوید خواهد بود. بعد آن که این زیارت منقول جایگاه آقاایم عباس علیه‌السلام و راه خدایی او را روشن کرد بیان ادب ایستادن مؤمن را رو به آقا و مولایش عباس علیه‌السلام - آن گونه که شایسته است که دوستداران بایستند - آغاز می‌کند. زیارت باز می‌گوید: «تا به تو آمدم ای پسر امیرمؤمنان که سویتان فرستاده‌اند و قلبم مسلم و پیرو شما است و من [نیز] پیرو شمایم و یاریم برای شما مهیا است. تا خدای حکم فرماید و او بهترین حکم فرما است. و با شمایم؛ با شما نه با دشمنانتان. من به شما و بازآمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما ستیزه جست و جنگید رو در رویم [۲۷] خدای [صفحه ۳۱] مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند». این چنین واجب می‌شود که - ما دوستداران - پیمان ولایت و بیعت با خط اهل بیت (ع) و روش زندگیشان تازه کنیم. و آشکارا بگوییم که در هر لحظه آماده‌ایم تا جانمان را برای تطبیق احکام دین فدا کنیم. و آنچه بر ما واجب است و پیمان دوستی و عهد بیعت را می‌سازد اینها است: الف - ولایت و تسلیم یا اطاعت کامل و بی‌تردید از اهل بیت (ع) و از خط پیامبروارشان. ب - آمادگی برای دفاع از حقوق اسلام با مال و جان و با هر آنچه شود. ج - پایداری بر راه ایشان و دوری گزیدن از راه دشمنانشان. د - اطمینان به این که پیروزی حق در

امامان پیدا خواهد آمد؛ دیر یا زود. و این که در این زیارت دریافتیم همان است که در دیگر زیارت‌های منقول پیش ضریح‌های اهل بیت (ع) می‌خوانیم. سپس زیارت با [این] گفته ادامه می‌یابد: «سلام بر تو ای بنده‌ی شایسته‌ی سرسپرده‌ی خدای و رسولش و امیرمؤمنان و حسن و حسین - صلی الله علیهم و سلم - سلام و مهر خدای و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روح و بر تنت. من شهادت می‌دهم و خدای را به شهادت می‌خوانم که تو بر [راهی] گذشتی که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل خلوص در جنگ [صفحه ۳۲] با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیائش، و پاسداران دوستانش بر آن گذشتند.» و این شهادت حقی است که از دهان امام معصوم - امام صادق علیه‌السلام - بیرون آمد که راه عباس علیه‌السلام راه اهل بدر بود. بدریان که‌اند؟ آنان کسانی‌اند که در تحکیم پایه‌های رسالت الهی یآوری کردند و در دفاع از رسول خدای صلی الله علیه و اله دل به نبرد سپردند؛ و آنان که کم بودند و با دشمنانی رویاروی شدند که به شمار و توان از ایشان بیش بودند. و عباس علیه‌السلام و یاران حسین علیه‌السلام چنین بودند. در برابر ارتداد تحریف‌گرانه‌ی بنی‌امیه در تحکیم اصول حق یآوری کردند و با دشمنان بدخو رویاروی شدند و جنگیدند تا کشته شدند. و تقدیر الهی این بود که شهادتشان را کمکی به رسالتشان قرار دهد و خونشان را شهادتی بر درستیشان. و [این] رویارویی نیازمند برتری مراتب خلوص و شکیبایی و کوشش در دفاع از حق و دوستان خدای بود. و از این رو سترگترین نبرد و والاترین رزم و برترین درجه‌ی شهادت بود. و گفته‌ی امام صادق علیه‌السلام را در زیارت عمویش عباس علیه‌السلام - پس از این شهادت زیبای شگفت - می‌خوانیم که: «خدای پاداشت دهد. برترین پاداش، و بیشترین پاداش، و فراوان‌ترین پاداش. و ماندنی‌ترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و پاسخ‌دهندگان دعوت و فرمانبران ولی امرش می‌دهد.» [صفحه ۳۳] و اینجا دیگر بار صفت تسلیم و فرمانبری از ولی امر را می‌یابیم. و زیارت می‌گوید: «شهادت می‌دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی کردی به تمام» و این دلیل دیگری بر مقام بلند ابوالفضل عباس است که تمام کوشش خود را بذل کرد و در خلوص تا انجام رفت. بعد زیارت می‌گوید: «خدای میان شهیدان برانگیزاندت و روح را همدم روح سعادت‌مندان قرار دهد و از بهشتش گشاده‌ترین جای و نیکوترین خانه‌ها را هدیت و نامت را در فراز بهشت بلند کند و با پیامبران و راست‌کرداران و شهیدان و شایستگان محشورت کند که اینان خوش دوستانند.» و زیارت راه جهادگران را چنین ترسیم می‌کند که هدفشان دست یافتن به حکومت و رسیدن به جایگاه بلند نبود هدف والای اینان این بود که به بهشت در رسند و از یکدیگر برای رسیدن به برترین و والاترین درجات بهشت پیشی می‌گرفتند. بعد در ادامه‌ی زیارت می‌خوانیم: «شهادت می‌دهم که تو نه سستی نشان دادی و نه بدعهدی کردی؛ و تو با بینش از کار [مطلوب طبع] خود در گذشتی.» و این تأکیدی است بر صفت بینش که در ابوالفضل عباس بود و صفتی است که با یقین پیوسته است. و شهادت به پایداری کامل عباس علیه‌السلام ما را درسی است که در این [امر] از او پیروی [صفحه ۳۴] کنیم همان گونه که او از پیشینیان خود پیروی کرد. زیارت می‌افزاید: «پیرو شایستگان و دنباله‌روی پیامبران. که خدای ما و تو و پیامبرش و اولیائش را در جایگاه اهل اطمینان و خشوع [۲۸] جمع کند که او مهربان‌ترین مهربانان است.» و می‌دانیم که اهل اطمینان و خشوع را جایگاهی والا و مرتبتی بلند است. از همین رو است که امام صادق علیه‌السلام در زیارت عمویش [عباس] دعا می‌کند که خدای جایگاه اهل اطمینان و خشوع را روزیش کند، این دعا هم‌تراز مقام ابوالفضل عباس علیه‌السلام - آن مقام بلند - است؛ همان مقام اهل اطمینان و خشوع. و معلوم است که اهل اطمینان و خشوع بودن از درجات عالی ایمان و تسلیم است که [خدای] - سبحانه - فرمود: «و، تا دانش‌یافتگان بدانند که آن حق است - از سوی آفریدگارت - و بدان ایمان آورند و قلب‌هاشان مر او را اهل اطمینان و خشوع شود.» [۲۹]. و [خدای] - سبحانه - گفت: «خدایتان خدایی است یگانه تسلیم او شوید و به اهل اطمینان و خشوع مژده دهید.» [۳۰]. و چنین است که صفت اهل اطمینان و خشوع بودن بعد از [صفحه ۳۵] صفت ایمان و صفت تسلیم آمده است. و در قسمتی دیگر از این زیارت می‌خوانیم: «سلام بر تو ابوالفضل عباس پسر امیرمؤمنان، سلام بر تو ای پسر سید الوصیین. سلام بر تو ای پسر اولین مردمان به اسلام و پیش‌ترینشان به ایمان و پابنده‌ترینشان بر دین خدای.» و اینجا مقام

ابوالفضل را از جنبه‌ی میراث داری صفات پدرش یاد کرده‌اند. چون ابوالفضل به [مرتب] بلند تسلیم و خلوص و جهاد و دفاع از برادرش حسین علیه‌السلام و اسلام برکشیده شد عجب نیست که فرزند اولین مردمان در اسلام و پیش‌ترینشان به ایمان و پاینده‌ترینشان بر دین خدای و درست‌ترینشان در اسلام باشد. پس، از آن شیر این شیرزاد [آید] و آن پدر خوب پدری است برای چنین فرزند عظیمی. سپس امام در زیارت ابوالفضل عباس می‌گوید: «شهادت می‌دهم در دوستی خدای و پیامبرش و برادرت خلوص و رزیدی و بهترین برادر یاری‌کننده بودی. نفرین خدای بر مردمانی که کشتند و نفرین خدای بر مردمانی که بر تو ستم کردند و نفرین خدای بر مردمانی که از تو حلال شمردن حرام‌ها را خواستند و با کشتن حرمت اسلام را شکستند.» می‌بینید که مقام ابوالفضل چه طور و تا چه حد بالا می‌رود؟ که شکستن حرمتش شکستن حرمت اسلام است؟ «بهترین شکیبای جهادگر حمایت‌کننده‌ی یاور، و برادر مدافع [صفحه ۳۶] برادرش، و اجابت‌کننده‌ی فرمان پروردگارش، و شتابنده به آنچه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و ستایش زیبا.» ابوالفضل شکیبای جهادگر، حمایت‌کننده‌ی یاور، و مدافع برادرش بود و دفاعش از سر دل بستگی قومی [۳۱] نبود بلکه اجابت دعوت پروردگارش بود و شتاب به ثواب پروردگارش و این صفاتی که در زیارت آمده‌اند جملگی همان ستون‌های [راهنمای] با فضیلتی هستند که مؤمن را به راه اهل بیت (ع) راهنمایی می‌کنند تا در آن [راه] از عباس پیروی کند. بعد زیارت ادامه می‌دهد: «و خدای به جایگاه پدرانت در بهشت خوش گوار رساندت.» آنگاه مؤمن آفریدگارش را با این کلمات می‌خواند: «بار خدایا به زیارت اولیاء از سر میل به ثواب و امید به بخشایش و احسان بزرگ شتافتم؛ و از تو می‌طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به [عنایت] ایشان بسیار کنی و خوشیم را به ایشان برقرار و زیارتم را از [عنایت] ایشان پذیرفته و زندگیم را پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام‌شدگان برسانی؛ و از آنان قرارم دهی که از زیارت شهادت گاه دوستان دیگر گونه شوند و رستگار و حاجت روا و در خور بخشایش گناهان و پوشش کاستی‌ها و زدودن غم‌ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی.» [صفحه ۳۷]

پیمان میان امام و یاور

حرکت آدمی در راه دفاع از پیامبری حرکتی است اساسی و جدی. ندیده‌ای که حرکت سترگ امام امیرمؤمنان علیه‌السلام در دفاع از اسلام و قرآن و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله حرکتی اساسی بود؟ و همچنین حرکت ابوالفضل عباس علیه‌السلام در باب برادرش امام حسین علیه‌السلام و نیز حرکت مالک اشتر در دفاع از امیر مؤمنان علیه‌السلام چنین بود؛ و در آنچه به زندگی پیامبران مربوط است حرکت هارون در باره‌ی موسی بن عمران علیه‌السلام چنین بود. آدمی چون در راه [دفاع از] رسالت در منش رهبر نخستین آب شد و آمیخت و از او دفاع کرد و در احترام به او کوشید و در یاریش و در خلوص در برابرش، مثلی شایسته از برای دیگران می‌شود و لازم نیست که روی رهبر سوی او باشد. پس امام علی علیه‌السلام زیباترین و شگفت‌ترین مثال‌ها از راهی بود که برای مسلمانان میسر می‌شد که به آن با رسول خدا صلی الله علیه و اله رفتار کنند. [صفحه ۳۸] و این امر مهمی بود. زیرا که مردم می‌توانستند از رسول خدای صلی الله علیه و اله در بسیاری کارها پیروی کنند مگر در یک کار و آن چگونگی احترام کردن رسول بزرگ صلی الله علیه و اله و شکل دفاع از او، و راه رفتار با او بود. پس در آنچه به این‌ها مربوط می‌شد مردمان نیازمند اسوه‌ای عملی بودند و امام علی علیه‌السلام همان اسوه بود تا مردم بدانند که چگونه با رسول خدای صلی الله علیه و اله رفتار می‌کند و چگونه حرمت مقامش دارد و چون [بر خود] آسان کرد تا جاننش را فدای او کند - در [ماجرای] خوابیدن به جای او در شب هجرت و در دفاع از او در جنگ‌ها - و چه سان از او دفاع می‌کرد و جاننش را سپر او می‌ساخت... و اگر امام علی علیه‌السلام و این راهنمایی نبود مسلمانان نمی‌دانستند چگونه با رسول خدای صلی الله علیه و اله رفتار کنند و می‌شد که صداشان را از او بلندتر می‌کردند و بر او پیشی می‌گرفتند و ای بسا که با او چنان سخن می‌گفتند که یکیشان با دیگری. و ده‌ها سال از درگذشت رسول خدای صلی الله علیه

واله گذشت و از امام علی علیه السلام پرسیدند: «چرا [بر ریش و مویت] رنگ نمی‌بندی؟» [امام] علیه السلام گفت: «ما در عزای رسول خداییم.» و کمی پیش از شهادتش اصبح بن نباته از او پرسید: «تو برتری یا محمد؟» امام علی علیه السلام گفتش: «من بنده‌ای از بندگان محترم.» امام علی علیه السلام تجلی از منش و اخلاق و علم رسول خدای صلی الله علیه و اله بود، و نشانه‌ای از درستی پیامبریش و کوشنده‌ای در دفاع از پیامبری او بود... [صفحه ۳۹] و آقام عباس علیه السلام در باب برادرش و امامش و حجت خدای برش و فرزند گزیده‌ی [رسول خدای صلی الله علیه و اله] حسین علیه السلام چنین بود. عباس فقیهی از فقیهان اهل بیت علیهم السلام بود و رهبری شجاع و مهمان نوازی کریم و عابدی زاهد و در نتیجه شخصیتی بود از هر جهت کامل؛ ولی در شخصیت برادرش حسین علیه السلام ذوب شده بود و در فرمانبری از او و خلوص در برابرش می‌کوشید و به این سان مردم می‌دانستند که چگونه می‌توان با امام علیه السلام رفتار کرد. با عمل جایگاه امام حسین علیه السلام را به ایشان شناساند؛ زیرا که بیشتر مردمان کسی در میان‌شان نبود تا جایگاه امامان معصوم و جایگاه ولایت ایشان را بشناسد. و از این رو است که می‌بینیم موسی علیه السلام از آفریدگارش می‌طلبد تا وزیری از اهلش برایش قرار دهد؛ آنجا که قرآن با این گفته می‌فهماند: گفت آفریدگارا سینه‌ام گشاده‌دار از برایم - و کارم بر من آسان کن - و گره از زبانم بگشای - [تا] گفته‌ام بفهمند - و وزیری از اهل برایم بنه - هارون برادرم را - پشتم به او محکم کن - و در کارم شریکش کن - [۳۲]. و بر ما است تا جایگاه امامان معصوم (ع) را دریابیم و از [اینکه] امامان علمای ربانی را نصب کرده‌اند جایگاه اینان را [صفحه ۴۰] [نیز] بشناسیم و از شناخت زندگانی ابوالفضل عباس علیه السلام راه رفتار با ایشان را بشناسیم [عباسی] که از خلال زیارتش که اندکی پیش خواندیم می‌شناسیم. چرا که همه‌ی مردم به شایستگی رهبری نمی‌رسند ولی همه‌ی مردم با رهبر در رفتارند و ابوالفضل عباس علیه السلام بهترین راه را در دفاع از دین و اهل بیت رسالت و رهبری شرعی که اطاعت و پیروی و دفاع از او واجب است [نشان] می‌دهد. این درس بزرگی است که از ابوالفضل می‌آموزیم و درسی است مهم زیرا که در بنیان نهادن جامعه‌ی پیامبرانه و بنای محکم و قدرتمند و توانای توحیدی که در برابر گردبادهای فتنه و توفان‌های شهوت تاب آورد سهیم است. سلام خدای بر تو ای ابوالفضل عباس روزی که برای دفاع از حسین زاده شدی و روزی که در راه اسلام و زیر پرچم حسین به شهادت رسیدی و آنگاه که با حسین زنده شوی. سلام خدای و مهرش و برکت‌هایش بر شما. [صفحه ۴۱]

الوداع

دمی که ابوالفضل عباس علیه السلام چونان تیر سوی رود می‌تاخت؛ مشک می‌برد و شمشیر و پرچم. حسین علیه السلام نزدیک به خیمه‌گاه بر فراز آوردگاه ایستاده بود؛ و شاید بعضی از زنان اهل بیت چشم در روی حسین علیه السلام دوخته بودند که در چهره‌اش تصویر آن آوردگاه دور نقش بسته بود. عباس به رود زد. پاسبانانش چون قوچ که از شیر درنده گریزد گریختند. آب برداشت و آورد. و شاید این تصاویر تابناک در نگاه‌های سریع سیدالشهدا علیه السلام پیدا بود و روشنی و گشادگی می‌افزود. و اما عباس علیه السلام راهی کوتاه به سوی خیمه‌گاه گزید؛ راه نخلستان. دشمنان میانش کمین گرفتند و عمر سعد به لشکرش که شمارشان از سی هزار بیش بود گفت: نگذارید که عباس به یاران حسین برسد؛ که اگر آب نوشند هیچ یک از این مهلکه [صفحه ۴۲] رهایی نیابند.» و چنین شد که همه‌ی نیروها به دشمنی این دلاور آماده شدند؛ چهار هزار تیرانداز تیرهاشان رو به عباس گرفته... و دیگر جنگ‌آوران میان نخلستان پراکندند تا میان عباس و خیمه‌گاه را ببندند. و بعضی میان نخلستان به کمین نشستند و دست راستش را و بعد هم دست چپش را برکنندند؛ ولی عباس چون تیر سوی خیمه‌گاه می‌شتافت شاید که در کارش که امام حسین علیه السلام فرموده بودش سربلند شود. لحظه‌های حساسی بود و تیر چون باران تند آسمان بر او می‌بارید و عباس علیه السلام رجز می‌خواند و می‌گفت: «از مرگ نمی‌هراسم که مرگ صعودی است تا به دیدار شجاعان در گذشته بپیوندم جانم به فدای جان مصطفای پاکیزه

منم، عباسم و مشک آورده‌ام و از سختی روز دیدار نمی‌هراسم» [۳۳]. تیری بیامد و در مشک خورد و آبش ریخت. بعد تیری دیگر آمد و در سینه‌اش نشست. از اسبش فرو افتاد و برادرش حسین را ندا در داد که: «دریاب مرا.» [صفحه ۴۳] چون افتاده دیدش گریست و گفت: «در این دم پشتم شکست و چاره‌ایم نماند.» [۳۴]. و روایت شده لعینی با تیرکی آهنین کوفتش. چون حسین علیه‌السلام دیدش چنین خواند: ای بدترین مردمان با سرکشیتان دشمنی ورزیدید و رویاروی دین محمد نبی شدید آیا بهترین پیامبران سفارش ما به شما نکرد یا ما از نژاد آن پیامبر استوار نه‌ایم یا مادرم زهرا سوای شما نبود یا احمد [(ص)] بهترین مردمان نبود نفرین شدید و خوار بدین بدکارگی که کردید زودا که به گرمی آتش درافتید که شعله می‌کشد [۳۵]. و امام حسین علیه‌السلام به خیمه‌گاه بازگشت و بر چهره‌اش نشانه‌های اندوه هویدا بود. که اولین یاورش را و پرچم‌دارش را و علامت لشکرش را از دست داده بود. روایت گوید که خبر به خاک افتادن برادرش عباس را به زنان نرساند و به سوی خیمه‌ی او آمد و عمودش را خواباند و از این نشانه زنان دانستند که صاحب این [صفحه ۴۴] خیمه شهادت یافت. و شاعر جاودانه سرود چون گفت: در کربلا آهن فرود آورده شد و ماه هاشمی تاریک شد. باید که قبیله «مضر» بر او شیون کند زاده‌ی [پیامبر] سوی او رفت و بر او نوحه می‌کرد که اینک پشتم شکست ای برادرم و یاورم [۳۶]. سلام خدای بر تو ای ابا عبدالله؛ و سلام خدای و مهر و برکتش بر برادرت عباس و بر خون‌هایی که در راه تو ریخته شد. [صفحه ۴۵]

زیارت حضرت عباس بن علی علیهما السلام

آنچه پیش از ورود گویند: سلام الله و سلام ملائکته المقربین و أنبیائه المرسلین و عباده الصالحین و جمیع الشهداء و الصدیقین و الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح علیک یابن امیرالمؤمنین اشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحة لخلف النبی صلی الله علیه و آله المرسل و السبط المنتجب و الدلیل العالم و الوصی المبلغ و المظلوم المهتضم فجزاک الله عن رسوله و عن امیر المؤمنین و عن الحسن و الحسین صلوات الله علیهم افضل الجزاء بما صبرت و احتسبت و اعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک و لعن الله من حال بینک و بین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما و ان الله منجز لکم ما وعدکم جنتک یابن امیر المؤمنین و افدا الیکم و قلبی مسلم لکم و تابع و انا لکم تابع و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین فمعکم معکم لا- مع عدوکم انی بکم و بایابکم من المؤمنین و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین قتل الله امه قتلکم بالایدی و اللسن. [صفحه ۴۶] و آنچه چون وارد شوند گویند: السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لأمر المؤمنین و الحسن و الحسین صلی الله علیهم و سلم السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته و مغفرته و رضوانه و علی روحک و بدنک اشهد اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصره اولیائه الذابون عن احبائه فجزاک الله افضل الجزاء و أكثر الجزاء و اوفر الجزاء و اوفی جزاء احد ممن و فی بیعته و استجاب له دعوته و اطاع و لاء امره اشهد انک قد بالغت فی النصیحة و اعطیت غایه المجهود فبعثک الله فی الشهداء و جعل روحک مع ارواح السعداء و اعطاک من جنانه افسحها منزلا و افضلها غرفا و رفع ذکرک فی علین و حشرک مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا اشهد انک لم تهن و لم تنکل و انک مضیت علی بصیره من امرک مقتدیا بالصالحین و متبعا للنبیین فجمع الله بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی منازل المختبئین فانه ارحم الراحمین و آنچه پس از نماز بالای سر گویند: اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا- تدع لی فی هذا المكان المکرم و المشهد المعظم ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا مرضا الا شفیه و لا عیا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا خوفا [صفحه ۴۷] الا امنته و لا شملا الا جمعته و لا غائبا الا حفظته و ادنیته و لا حاجه من حوائج الدنیا و الاخره لک فیها رضی ولی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین. و آنچه پیش پا گویند: السلام علیک یا اباالفضل العباس بن امیر المؤمنین السلام علیک یابن سید الوصیین السلام علیک یابن اول القوم اسلاما و اقدمهم ایمانا و اقومهم بدین الله و احوطهم علی

الاسلام اشهد لقد نصحت لله و لرسوله و لأخيك فنعمة الأخ المواسى فلعن الله أمة قتلتك و لعن الله أمة ظلمتك و لعن الله أمة استحلّت منك المحارم و انتهكت حرمة الاسلام فنعمة الصابر المجاهد المحامى الناصر و الاخ الدافع عن اخيه المجيب الى طاعة ربه الراغب فيما زهد فيه غيره من الثواب الجزيل و الثناء الجميل و الحقك الله بدرجة ابائك فى جنات النعيم اللهم انى تعرضت لزيارة اوليائك رغبة فى ثوابك و جاء لمغفرتك و جزيل احسانك فاسئلك ان تصلى على محمد و آله الطاهرين و ان تجعل رزقى بهم دارا و عيشى بهم قارا و زيارتى بهم مقبولة و حيوتى بهم طيبة و ادرجنى ادراج المكرمين و اجعلنى ممن ينقلب من زيارة مشاهد احبائك مفلحا منجحا قد استوجب غفران الذنوب و ستر العيوب و كشف الكرب انك اهل التقوى و اهل المغفرة و آنچه گاه وداع گویند: [صفحه ۴۸] استودعك الله و استرعيك و اقرء عليك السلام امنا بالله و برسوله و بكتابه و بما جاء به من عندالله اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا- تجعله اخر العهد من زيارتى قبر ابن اخى رسولك صلى الله عليه و آله و ارزقنى زيارته ابدا ما ابقيتنى و احشرنى معه و مع آبائه فى الجنان و عرف بينى و بينه و بين رسولك و اوليائك اللهم صل على محمد و آل محمد و توفنى على الايمان بك و التصديق برسولك و الولاية لعلى بن ابى طالب و الائمة من ولده عليهم السلام و البرائة من عدوهم فانى قد رضيت يا ربى بذلك و صلى الله على محمد و آل محمد. [صفحه ۴۹]

ترجمه‌ی زیارت حضرت عباس بن علی علیهما السلام

آنچه پیش از ورود گویند: سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده‌اش و بندگان شایسته‌اش و همه‌ی شهیدان و راست کرداران و گزیدگان پاکیزه جان به هر صبح و شب بر تو ای پسر امیر مؤمنان. درباره‌ی تو به تسلیم و باور وفاداریت و دوستی با جانشین پیامبر فرستاده و فرزند برگزیده و رهنمای دانشمند و وصایت‌دار ابلاغگر و مظلوم ستم دیده شهادت می‌دهم. خدای از سوی پیامبرش و امیر مؤمنان و حسن و حسین صلوات الله علیهم - بهترین پاداش را از بهر آنچه [برش] صبر کردی و امید پاداش بردی و یاری کردی دهادت [که] خوش خانه‌ی آخرتی [باشدت]. نفرین خدای بر آن که کشتت و نفرین خدای بر آن که حق تو شناخت و حرمت تو خوار شمرد و نفرین خدای بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می‌دهم که تو مظلوم کشته شدی و خدای آنچه وعده‌تان داده وفا خواهد کرد. تا به تو آمدم ای پسر امیر مؤمنان که سويتان فرستاده‌اندم و قلبم تسلیم و پیرو شما است و من [نیز] پیرو شمایم و یاریم برای شما مهیا است. تا خدای حکم فرماید و او بهترین حکم فرما است. و با شمایم. با شما؛ نه با دشمنانتان. من به شما و باز آمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما ستیزه جست و جنگید رو در رویم. خدای [صفحه ۵۰] مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند. و آنچه چون وارد شوند گویند: سلام بر تو ای بنده‌ی شایسته سر سپرده‌ی خدای و رسولش و امیر مؤمنان و حسن و حسین - صلی الله علیهم و سلم - سلام و مهر خدای و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روح و بر تن. من شهادت می‌دهم و خدای را به شهادت می‌خوانم که تو بر [راهی] گذشتی که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل خلوص در جنگ با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیانش، و پاسداران دوستانش بر آن گذشتند. خدای پاداشت دهد. برترین پاداش، و بیشترین پاداش، و فراوان‌ترین پاداش. و ماندنی‌ترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و پاسخ‌دهندگان دعوت فرمانبران ولی امرش می‌دهد. شهادت می‌دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی کردی به تمام. خدای میان شهیدان برانگیزاندت و روح را همدم روح سعادتمندان قرار دهد و از بهشتش گشاده‌ترین جای و نیکوترین خانه‌ها را دهد و نامت را در فراز بهشت بلند کند و با پیامبران و راست کرداران و شهیدان و شایستگان محشورت کند که اینان خوش دوستانیند. شهادت می‌دهم که تو نه سستی نشان دادی و نه بدعه‌دی کردی؛ و تو با بینش از کار [مطلوب طبع] خود در گذشتی؛ پیرو شایستگان [بودی] و دنباله‌روی پیامبران. خدای ما و تو و پیامبرش و اولیانش را در جایگاه اهل اطمینان و خشوع جمع کند که او مهربان‌ترین مهربانان است. و آنچه پس از نماز بالا سر گویند: [صفحه ۵۱] خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست

و در این جایگاه به کرامت ستوده و شهادت گاه سترگ بهر من گناهی که نابخشوده باشیش و اندوهی که ناگشوده باشیش و بیماری که شفایش نداده باشی و کاستی که نپوشیده باشیش و روزی که جمعش نکرده باشی و [یار] غایبی که نگاهش نداری و [به من] نزدیکش نکنی و خواسته‌ای از خواسته‌های دنیا و آخرت - که بدان راضی باشی و مرا در آن خیری باشد - که بر نیاوریش باقی مگذار، ای مهربان‌ترین مهربانان. و آنچه پیش پا گویند: سلام بر تو ای ابوالفضل عباس پسر امیر مؤمنان. سلام بر تو ای پسر سید الوصیین سلام بر تو ای پسر اولین مردمان به اسلام و پیش‌ترینشان به ایمان و پاینده‌ترینشان بر دین خدای و درست‌ترینشان در اسلام. شهادت می‌دهم در دوستی خدای و پیامبرش و برادرت خلوص و رزیدی و بهترین برادر یاری‌کننده بودی. نفرین خدای بر مردمانی که کشتند و نفرین خدای بر مردمانی که بر تو ستم کردند و نفرین خدای بر مردمانی که از تو حلال شمردن حرام‌ها را خواستند و [با کشتنت] حرمت اسلام را شکستند؛ [ای] بهترین شکیبای جهادگر حمایت‌کننده‌ی یاور، و برادر مدافع برادرش، و اجابت‌کننده‌ی فرمان پروردگارش، و شتابنده به آنچه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و [یا از] ستایش زیبا. و خدای به جایگاه پدرانت در بهشت خوشگوار رساندت. بار خدایا؛ به زیارت اولیائت از سر میل به ثواب و امید به بخشایش و [صفحه ۵۲] احسان بزرگ شتافتم؛ و از تو می‌طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به [عنایت] ایشان بسیار کنی و خوشیم را به ایشان برقرار و زیارتم را از [عنایت] ایشان پذیرفته و زندگیم را با [حضور] ایشان پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام‌شدگان برسانی، و از آنان قرارم دهی که از زیارت شهادت گاه دوستان دیگر گونه شوند و رستگار و حاجت روا و در خور بخشایش گناهان و پوشش کاستی‌ها و زدودن غم‌ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی. و آنچه گاه وداع گویند: به خدا می‌سپارم و از او خواهم که نگاهت دارد و سلامت می‌رسانم. به خدای و پیامبرش و کتابش و آنچه از نزد خدای آمده است ایمان داریم. پس بار خدایا ما را در شاهدان بنگار. خدایا این را آخرین باری نکن که به دیدار قبر پسر برادر پیامبرت - صلی الله علیه و اله - می‌آیم. و دیدارش را تا هر گاه که باشم روزیم کن. و با او و با پدرانش در بهشت محشورم کن و میان من و او و پیامبرت و اولیائت آشنایی بینداز. بار خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بر ایمان به خودت و بر تصدیق پیامبرت و ولایت علی بن ابی‌طالب و امامان زاده‌ی او - علیهم‌السلام - بمیرانم و بر بیزاری از دشمنشان. بار آفریدگار من! هان که من بدین راضی شدم. و خدای بر محمد و خاندان محمد درود فرستد.

پاورقی

[۱] تاریخ‌نویسان می‌گویند: عباس خوشرو و زیبا بود، بر اسب باشکوهی می‌نشست و پاهایش بر زمین می‌کشید؛ و او را ماه بنی‌هاشم می‌گفتند. (العباس، نوشته‌ی استاد عبدالرزاق مقرر، ص ۴۰، به نقل از مقاتل الطالبین ص ۳۳). [۲] ارووا السیوف من الدماء، ترووا من الماء. [۳] یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکنونی هذا الحسین وارد المنونی و تشرین بارد المعین هیهات ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق الیقین. [۴] در اینجا از ترجمه‌ی عبارت «ایها القاری الکریم» به دلیل ناهمخوانی با سیاق فارسی خودداری شد. م. [۵] الهی بحق کاشف الکرب عن وجه اخیه الحسین (ع) اکشف کربی. [۶] انه من یتق و یصیر فان الله لا یضیع اجر المحسنین (یوسف / ۹۰). [۷] سلام علی ابراهیم کذلک نجزی المحسنین (الصفات / ۱۱۰). [۸] والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابداء عن دینی و عن امام الصادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین. [۹] یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فأصلهم یارب حر النار. [۱۰] قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین (الانعام / ۱۶۲). [۱۱] عبدالرزاق مقرر در کتابش عباس ص ۱۲ به نقل از عمده الطالب و سراسلسله نوشته‌ی ابی نصر ص ۳۵۷. [۱۲] همان، ص ۱۹۴ به نقل از کتاب الکبریت الاحمر ج ۳ ص ۱۴۴ و کتاب اسرار الشهادة، ص ۳۸۷. [۱۳] منذ نعومة اظفاره یعنی از زمان نر می‌ناخن‌هایش، چون در فارسی مصطلح نبود از خردی به جایش نهاده شد. م. [۱۴] ارهاصات یعنی کارهای غریبی که از

کودکی سر می زند و نشان می دهد که بعدها فرد بزرگی خواهد شد. م. [۱۵] بنفسی انت. [۱۶] همان، به نقل از تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۳۷. [۱۷] زق یعنی گوسفند را سر تا به پا پوست کند. در متن عربی آمده «قد زق العلم زقا» به نظر می رسد منظور همان پرده بر گرفتن و کشف و خرق حجاب از علم باشد. م. [۱۸] همان، ص ۱۷۲ به نقل از کتاب اسرار الشهاده ص ۳۲۴ که می گوید: از معصومین (ع) در روایت است که: «ان العباس بن علی زق العلم زقا». [۱۹] همان، ص ۱۹۳ به نقل از کتاب تذکره الخواص ص ۱۴۲ و کتاب اعلام الوری ص ۱۲۰. [۲۰] همان، ص ۲۰۸. [۲۱] و ان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امرء بالسيف فی الله افضل. [۲۲] والله ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق الیقین. [۲۳] همان، ص ۱۶۸ به نقل از مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۸۱۵. [۲۴] همان، ص ۲۷۵. [۲۵] همان، ص ۲۲۳ به نقل از خصال ج ۱ ص ۶۸. [۲۶] ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امه مسلمه لک و ارنا مناسکنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم. بقره ۱۲۸. [۲۷] و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین. [۲۸] اخبات را همه جا به «اهل اطمینان و خشوع بودن» بر گردانده ایم. م. [۲۹] ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربهم فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم. حج / ۵۴. [۳۰] فالحکم اله واحد فله اسلموا و بشر المختبین. حج / ۳۴. [۳۱] عصیئه. [۳۲] قال رب اشرح لی صدری - و یسر لی امری - و احلل عقدہ من لسانی - یفقهوا قولی - واجعل لی وزیرا من اهلی - هارون أخی - اشدد به أزری - و أشرکه فی امری - طه / ۲۵ تا ۳۲. [۳۳] [نقل از] بحار الانوار ج ۴۵ ص ۴۰ چاپ بیروت لا- أرب الموت اذا الموت رقا حتی آواری فی المصالیق لقی نفسی لنفس المصطفی الطهر و قانی انا العباس اغدوا بالسقا و لا أخاف الشر یوم الملتقی. [۳۴] الآن انکسر ظهري و قلت حیلتي. [۳۵] [نقل از] همان، ص ۴۲. تعدیتیم یا شر قوم بیغیکم و خالفتم دین النبی محمد اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا اما نحن من نجل النبی المسدد اما کانت الزهراء أمی دونکم اما کان من خیر البریة أحمد لعنتم و أخزیتیم بما قد جنیتیم فسوف تلاقوا حر نار توقد. [۳۶] عمد الحديد بکربلاء خسف القمر من هاشم فلتبکة علیا مضر فمشی الیه السبط ینعاه کسرت الان ظهري یا اخی و معینی.